

یاد ما و شما باد آن روزگاران، یاد باد

احمد شیرزاد

یکی از محسنات مسافرت های زیاد، به خصوص مسافرت های داخلی با هواپیما این است که آدم دوستان قدیمی اش را بیشتر می بیند. من در مسیر رفت و آمدهای هفتگی ام به اصفهان حتی دوستان ویژه ای پیدا کرده ام که در ابتدا آنها چهره مرا شناخته و باب سلام و علیک را باز کردند و سپس این دوستی ادامه پیدا کرده است.

چند شب پیش در مسیر برگشت از اصفهان یکی از دوستان قدیمی دوره دبیرستان ام را دیدم. درست سی سال پیش در چنین روزهایی هر دو کنکوری بودیم و گهگاه با هم درس می خواندیم. بچه فعال و اهل مطالعه ای بود. به چپ های آن دوران گرایش داشت. فوق العاده مؤدب و با اخلاق بود. دبیرستانی که من در آن درس می خواندم، یک پا دانشگاه بود. در آن همه قماش بچه سیاسی پیدا می شد. ما بچه های مذهبی یک انجمن اسلامی داشتیم و گهگاه به مناسبت های مذهبی سخنران دعوت می کردیم.

آن سال ها اوج برو بیای افکار مرحوم شریعتی و رونق کتاب های روشنفکران دینی بود. در دبیرستان ما از هر دو سر طیف یافت می شد، هم حجتیه ای های ناب پیدا می شدند و هم بچه های انقلابی مذهبی. همه مان هم بیرون مدرسه در جلسات خاص خودمان شرکت داشتیم. طی یکی دو سال آخر دبیرستان که من انجمن اسلامی را اداره می کردم چندان کسی اطلاع نداشت که مسئول انجمن کیست. فقط گهگاه اطلاعیه زده می شد و مراسم برگزار می گردید.

بچه های چپ مدرسه ما ظاهراً بیشتر به حزب توده گرایش داشتند. البته این آن وقت معلوم نبود، چون در آن مقطع همه گروه های سیاسی در محاق بودند؛ بلکه بعدها که هر کدام به یک دانشگاهی رفتیم و به خصوص بعد از انقلاب روشن تر شد. هر دو گروه، یعنی مذهبی ها و چپ ها با دبیران هم فکرمات در مدرسه ارتباط داشتیم. راستش را بخواهید بیشتر به دلیل وجود آنها بود که مدرسه فضای فعالی داشت. چپ ها انجمنی داشتند به نام انجمن ادبی. در جلسات این انجمن شعر، داستان، مقاله ادبی و متون روشنفکران دهه پنجاه و قبل از آن، انتخاب و قرائت می شد. من و چند تا از بچه های مذهبی در آن انجمن هم شرکت می کردیم. گهگاه نیز ما هم متونی از نویسندگانی که مورد علاقه مان بود می خواندیم و فضا برای این کار باز بود.

روی هم رفته علیرغم فضای متکثر فکری که داشتیم، رابطه مان کاملاً دوستانه و توأم با تحمل یکدیگر بود. در مبارزه با رژیم استبدادی شاه با هم مشترک بودیم و هر نوع تخاصم با یکدیگر را به نفع رژیم دیکتاتوری تلقی می کردیم. انصافاً معلمینی که داشتیم، دانشجویایی که با آنها ارتباط داشتیم و فضای کلی مبارزان دهه پنجاه طوری بود که این فضای مدارا، تحمل و پذیرش تکثر بین روشنفکران دینی و غیردینی را عمومیت می بخشید. به غیر از این نکته اصولاً روحیه بچگی و جوانی آن دوران بیشتر مشوق دوستی بچه ها با هم بود تا دشمنی و ستیزه جویی. به نظر من اگر بزرگترهایی که به جوان ها خط می دهند روحیه خصومت و کینه جویی را کمتر در آنها بدمند به طور طبیعی جوان ها بیشتر می خواهند با هم دوستی کنند. در هر حال این صحبت ها به مناسبت دیدار مجدد با دوست یاد شده زنده شد و به درازا کشید. برگردم به مطلب اصلی.

بعد از دبیرستان هر کدام از ما به دانشگاهی متفاوت رفته بودیم. من در دانشگاه شریف قبول شدم و دوستم در دانشگاه اصفهان ادامه تحصیل داد. دیگر با هم ارتباطی نداشتیم. در طی این سال ها سراغش را از بعضی هم کلاسی های دیگر گرفته بودم اما الان چیزی در این مورد

یادم نمی آید. یک بار در دوران نمایندگی مجلس او را در حاشیه یک برنامه دیده بودم، اما فرصت صحبت دست نداده بود. کنجکاو بودم بدانم بر او چه گذشته است. در این طور موارد آدم چون دقیقاً افکار، روحیات و گرایشات طرف مقابل را نمی شناسد ناچار است کمی احتیاط کند. در عین حال نمی توان مطمئن بود که طرف مقابل تا چه حد علاقه مند به بازگو کردن وضعیت گذشته و حال خویش است. با این وجود، سی سال فاصله نمی توانست مانع شود تا حدس نسبتاً درستی از افکار، ایده ها و تحولات فکری دوستم داشته باشم. برایم قابل تصور بود که او هرگز به تندروی های گروه های رادیکال چپ گرایش پیدا نکرده و در عین حال از تندبادهای دهه 60 نیز در امان نمانده است. صرف حضور او در عرصه اجتماع که حکایت از نوعی فعالیت اقتصادی و اجتماعی داشت می توانست علامتی بر این حدس باشد.

باران شدید می بارید. از هواپیما که پیاده شدیم تعارفش کردم که او را برسانم. خودروی من در پارکینگ فرودگاه بود و مسیر او هم چندان با مسیر من تفاوت نداشت. محاوره از سؤال های عادی شروع شد: چند تا بچه داری، کی ازدواج کردی، از کجا نان می خوری و امثال این امور. چیزی برای پنهان کردن از هم نداشتیم. همان طور که حدس می زدم او بعد از ورود به دانشگاه در مجموعه بچه های دموکرات (چپ های متمایل به حزب توده) به فعالیت ادامه داده بود. در مورد جزئیات فعالیت هایش چندان صحبتی نشد، خیلی هم اهمیتی نداشت. مطمئن بودم که این قبیل بچه ها هرگز برخورد براندازانه با نظام نداشتند. اما به هر حال طوفان رخدادهای سال های دهه 60 گریبان او را هم گرفته بودم.

در نفی حرکت های افراطی گروه هایی که از آن سو مسیر براندازی را در پیش گرفته بودند و برخوردهای غیرعادلانه ای که در فضای غبار آلود و کینه ورزانه دهه 60 نسبت به برخی دگراندیشان صورت گرفته بود، کم و بیش با یکدیگر هم نظر بودیم. طوفان آن سال ها پنج سال از عمر دوستم را در محبس به باد فنا داده بود. بعد از آزادی، دانشگاه قبلی اش را رها کرده بود (یا شاید نتوانسته بود برگردد). مجدداً از صفر شروع کرده بود. در دانشگاه آزاد، رشته دیگر و محل دیگر. و بالاخره شواهد نشان می داد که چند سالی است که به کسب و کار پرداخته و ظاهراً وضعیتش از ما کمی بهتر است.

برای او از تلاشی که بعد از موج تصفیه های دانشجویی سال های 59 و 60 بچه های مسلمان به خرج دادند تا در اسرع وقت تصفیه شده ها را به دانشگاه برگردانند و تحصیلاتشان را تمام کنند و به خصوص جو کاملاً متفاوتی که بچه های دانشگاه شریف داشتند، تعریف کردم. صحبت از فضای ابهام آلودی شد که به خصوص در بین جوان های این دوره نسبت به رویدادهای آن سال ها وجود دارد. از این که به دلیل باز نشدن قفل های سنگینی که بر این صندوق های اسرارآمیز زده شده، بسیاری از جوان های امروز با تصاویر ذهنی خویش نسبت به آن دوران و نیروهای فعال آن نگاه می کنند. و در عین حال این که، هیچ نیروی سیاسی از هیچ سویی مصون از خطا نبوده و نیست، چنان که رسم روزگار است. دوستم تاکید داشت که نمی توان با معیارهای امروز به قضاوت آن روز نشست. اما من این آرزوی کودکانه خود را کتمان نمی کنم که ایکاش می شد به گذشته رفت و یک چیزهایی را تصحیح کرد و برگشت.

هر چند با جرأت تمام از گذشته شخصی خود دفاع می کنم، اما حسرت می خورم که چرا نمی توانم پنج سال عمر از دست رفته دوستم، سه سال عمر از دست رفته عباس عبدی، شش سال زجر و ناراحتی اکبر گنجی، ماه ها و سال ها عمر تلف شده دانشجویان دستگیر شده و بسیاری از چیزهایی که به ناحق از بین رفتند را برگردانم. گذشته را نمی شود اصلاح کرد، اما از آن می شود برای اصلاح آینده درس گرفت، اگر دلی باشد روشن بین.

در گذشته شاید چیزهای بدی پیدا شود، اما چیزهای خوب هم زیاد یافت می شود. بابت خوبی هایش باید گفت: یاد باد آن روزگاران یاد باد. بابت بدی هایش هم کاری نمی شود کرد. در تمام مدتی که با دوستم صحبت می کردم آسمان به شدت می بارید.